موضوع: بررسی مراجعه 48

بررسی چند اشکال از ابن تیمیه

صحبت درباره روایاتی بود که علامه شرف الدین به عنوان موید نصوص امامت اقامه کردند. در دسته ای از این روایات این تعبیر آمده بود: «سيد المسلمين، و إمام المتقين، و قائد الغر المحجّلين‏». ابن تیمیه بر این روایات اشکال گرفته و آنها را کذب و جعلی دانسته بود. در این باره گفته شد اولا: منکری در مضمون این روایات که نشانه مخالفت آنها با مسلمات عقل و شرع باشد وجود ندارد و نهایت باید سخن از ضعف روایت به میان آورد نه جعلی بودن. ثانیا: ضعف این روایات به جهت کثرت طرق و وجود متابعات، جبران می شود.

چند ادعای عجیب از ابن تیمیه

ابن تیمیه در اشکال خود ادعاهای عجیبی نیز کرده است که به آنها اشاره می شود.

1. وی مدعی شده است « وَكُلُّ مَنْ لَهُ أَدْنَى مَعْرِفَةٍ بِالْحَدِيثِ يَعْلَمُ أَنَّ هَذَا كَذِبٌ مَوْضُوعٌ لَمْ يَرْوِهِ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ فِي كِتَابٍ يُعْتَمَدُ عَلَيْهِ لَا الصِّحَاحِ، وَلَا السُّنَنِ، وَلَا الْمَسَانِدِ الْمَقْبُولَةِ»[[1]](#footnote-1)

نقد

این ادعایی شدید و عجیب است. لااقل حاکم نیشابوری این روایت را در مستدرک خود آورده و تصریح به صحت آن هم کرده است. چگونه شما می گویید اتفاق اهل علم بر جعلی بودن این حدیث است، علاوه بر اینکه بزرگان دیگری از اهل سنت این روایت را در کتب خویش نقل کرده اند. ابن نجار این روایت را نقل کرده است. ذهبی در توصیف ابن نجار گفته است: «امام الحافظ البارع، محدث العراق، محمد بن حسن به هبه الله (643 ق)، صاحب کنزالامام فی السنن و الحکام»[[2]](#footnote-2). عالم دیگری که این روایت را نقل کرده ابن قانع است. ذهبی درباره وی گفته است: «الامام الحافظ البارع الصدوق، صاحب کتاب معجم الصحابه (م 351ق)». وی شیخ و استاد دارالقطنی و حاکم نیشابوری و بسیاری دیگر بوده است[[3]](#footnote-3). ابو نعیم نیز این روایت را نقل کرده است. ذهبی درباره وی گفته است: «الامام الحافظ الثقه العلامه (430ق) صاحب کتاب حلیه الاولیاء شیخ الاسلام». ابن مفضل که خود از حدیث شناسان است گفته است: کتابی مانند حلیه الاولیا تا کنون تالیف نشده است. ابن مردوی اصفهانی نیز گفته است: ابو نعیم در زمان خود چنان جایگاهی داشت که عالمان از جاهای دیگر به سمت او کوچ کرده و از محضر او بهره مند می شدند.[[4]](#footnote-4)

بزار نیز این روایت را آورده است. ذهبی درباره بزار گفته است: «ابوبکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البزار الشیخ الامام الحافظ الکبیر، صاحب المسند الکبیر (292 ق)».[[5]](#footnote-5)

نکته: ممکن است برخی بگوید این روایات در صحیح بخاری و مسلم نیامده است و به همین جهت صحیح نمی باشند. اینان خیال کرده اند که اگر روایتی در این دو کتاب نیامده باشد دیگر صحیح نمی باشد، در حالی که خود نویسندگان صحیحین چنین ادعایی نکرده اند که هر آنچه صحیح است ما نقل کرده ایم، بلکه آنان گفته اند آنچه ما نقل کرده ایم صحیح است.

2. ابن تیمیه می گوید در روایتی آمده است « وَفِي الصَّحِيحِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: " «وَدِدْتُ أَنِّي قَدْ رَأَيْتُ إِخْوَانِي "، قَالُوا: أَوَلَسْنَا إِخْوَانَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: " أَنْتُمْ أَصْحَابِي، وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ ". قَالُوا: كَيْفَ تَعْرِفُ مَنْ لَمْ يَأْتِ بَعْدُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: " أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ رَجُلًا لَهُ خَيْلٌ غُرٌّ مُحَجَّلَةٌ بَيْنَ ظَهْرَيْ خَيْلٍ دُهْمٍ بُهْمٍ أَلَا يَعْرِفَ خَيْلَهُ؟ " قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: " فَإِنَّهُمْ يَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنَ الْوُضُوءِ، وَأَنَا فَرَطُهُمْ عَلَى الْحَوْضِ» " الْحَدِيثَ.

فَهَذَا يُبَيِّنُ أَنَّ كُلَّ مَنْ تَوَضَّأَ وَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ، فَإِنَّهُ مِنَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَهَؤُلَاءِ جَمَاهِيرُهُمْ إِنَّمَا يُقَدِّمُونَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَالرَّافِضَةُ لَا تَغْسِلُ بُطُونَ أَقْدَامِهَا، وَلَا أَعْقَابَهَا فَلَا يَكُونُونَ مِنَ الْمُحَجَّلِينَ \* فِي الْأَرْجُلِ، وَحِينَئِذٍ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنَ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ يَقُودُهُمْ، وَلَا يُقَادُونَ».[[6]](#footnote-6)

اسب محجل به اسبی گفته می شود که پیشانی و دست و پای او سفید رنگ است. پیامبر اکرم (ص) می فرماید کسانی که وضو می گیرند در روز قیامت غرّ محجلین هستند که از نور وضویشان برای من معلوم می شوند. ابن تیمیه می گویند از آنجا که روافض در وضو، پاهای خود را نمی شویند بنابر این از جمله محجلین نخواهند بود و چون چنین است، رهبر آنها نیز از غر محجلین نمی توان باشد.[[7]](#footnote-7)

نقد

کلمه محجل در لغت از ریشه حجل است و تحجیل اسب، به اسبی گفته می شود که پیشانی و دست و پای او گاه تا زانو سفید است. از ابن تیمیه می پرسیم در کجای روایت آمده است که مراد غسل دست و پا است؟ پیامبر اکرم (ص) فرمودند کسی که وضو می گیرد این صفت را در روز قیامت می یابد، دیگر نگفته اند کسی که همانند اهل سنت وضو می گیرد این ویژگی را دارد. وی در این باره نظر خود را بر روایت تحمیل کرده اند و تفسیر به رای کرده اند که مردود است .

همین حدیث را ابن اثیر جزری صاحب النهایه نقل کرده و در معنای آن گفته است: بهترین اسب ها، اسب محجل است و در روایت دیگری از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمود: «امتی غرّ المحجلین».[[8]](#footnote-8) فخرالدین طریحی صاحب مجمع البحرین از علمای شیعه نیز بعد از تعریف تحجیل، این روایت را از امیرالمومنین (ع) نقل می کند که فرموده است: «علی (ع) قاعد الغر المحجلین من الایدی و الاقدام». [[9]](#footnote-9)

روایت هفتم

علامه این روایت را اینگونه بیان می کند: « قوله صلّى اللّه عليه و آله و سلّم، و قد أشار بيده إلى علي: إنّ هذا أول من آمن بي، و أول من يصافحني يوم القيامة، و هذا الصديق الأكبر، و هذا فاروق هذه الامة، يفرق بين الحق و الباطل، و هذا يعسوب المؤمنين»[[10]](#footnote-10). طبرانی در المعجم الکبیر[[11]](#footnote-11) این روایت را از ابوذر و سلمان نقل کرده است. بیهقی و ابن عدی نیز از حذیفه آن را نقل کرده اند. همچنین این روایت را ابوعبدالله گنجی شافعی در «کفایه الطالب»، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه[[12]](#footnote-12) و جوینی خراسانی در «فرائد السمطین»[[13]](#footnote-13) آورده است.

در مورد بررسی سند روایت، ابومریم اعظمی اشتباه کرده و محمد بن عبیدالله را به جای محمد بن عبدالله بن ابی رافع گرفته و آن را ضعیف دانسته است. البته محمد ابن عبدالله مجهول الحال است و به جهت، سند روایت را ضعیف دانسته اند. [[14]](#footnote-14)

ابومریم اعظمی در مورد حدیث حذیفه نیز گفته است در این روایت عبدالله بن داهر آمده که ضعیف است. ابن جوزی (صاحب کتاب الموضوعات)، این حدیث را در موضوعات خویش آورده است و اشکال آن را همین عبدالله بن داهر دانسته که متهم به رفض و غالبی بودن است. یحیی بن معین و عقیلی نیز او را تضعیف کرده اند[[15]](#footnote-15). ذهبی نیز وی را تضعیف کرده است[[16]](#footnote-16).

درباره عبدالله بن داهر چیزی گفته نشده جز اینکه ضعیف بودن وی به جهت غالی بودن در رفض است. قبلا گفته شد که آنچه در راوی مهم است صدوق بودن و حفظ وی است و مذهب، نقشی در صحت کلام وی ندارد.

ذهبی در ابتدای کتاب میزان الاعتدان، بدعت را دو گونه دانسته است: بدعت صغری و بدعت کبری. کسی که در تشیع غلو کند، بدعت صفری دارد و این مساله در مورد تابعین کثیر است. مساله غلو مربوط به محبت امیرالمومنین (ع) بوده است و در میان این افرادحتی افرادی اهل زهد و عبادت نیز بوده اند. ذهبی می گوید: اگر بنا باشد به جهت عقیده، آنان را رد کنیم در این صورت آثار نبوی از بین خواهد رفت زیرا از این جمله راویان در منابع روایی فراوان بوده است. بدعت دوم، بدعت کبری است که مربوط به کسانی است که علاوه بر غلو در تشیع، نسبت به خلفا سب کرده و به آن دعوت می کنند.[[17]](#footnote-17)

نقد و بررسی

این معیار ذهبی غلط است زیرا عالمان اهل سنت به نقل روایت از این افراد پرداخته اند. افرادي مانند بخاري از کساني روايت نقل کرده اند که اهل بدعت بوده و دعوت به مذهب نيز کرده اند، مانند ابراهيم بن حطان که از خوارج بوده است يا نقل از برخي سران مرجعه.

ادامه بحث انشاء الله در جلسه آینده بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مهاج السنه، ابن تیمیه، ج7، ص 387 [↑](#footnote-ref-1)
2. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، ج14، ص 400 [↑](#footnote-ref-2)
3. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، ج12، ص153 [↑](#footnote-ref-3)
4. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، ج13، ص293 [↑](#footnote-ref-4)
5. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، ج11، ص87 [↑](#footnote-ref-5)
6. منهاج السنه، ابن تیمیه، ج7، ص 388 [↑](#footnote-ref-6)
7. منهاج السنه، ابن تیمیه، ج [↑](#footnote-ref-7)
8. النهایه، ابن اثیر جزری، ج1، ص346 [↑](#footnote-ref-8)
9. مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، ج5، ص 349 [↑](#footnote-ref-9)
10. المراجعات، علامه شرف الدین، ص326 [↑](#footnote-ref-10)
11. المعجم الکبیر، طبرانی، ج6، ص 269، ر6184 [↑](#footnote-ref-11)
12. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج133، ص 77، ذیل خطبه 238 [↑](#footnote-ref-12)
13. فرائد السمطین، ج1، ص 140، ر 102 و 103 [↑](#footnote-ref-13)
14. میزان الاعتدال، ذهبی، ج3، ص 635 ؛ التهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج7، ص 303؛ تقریب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج9، ص 928 [↑](#footnote-ref-14)
15. الحجج الدامغات، ابومریم اعظمی، ج1، ص 446 [↑](#footnote-ref-15)
16. میزان الاعتدال، ذهبی، ج2، ص 416- 492 [↑](#footnote-ref-16)
17. میزان الاعتدال، ذهبی، ج1، ص 5- 6 [↑](#footnote-ref-17)